



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۸/۰۸



احسان الله مایار

آرامگاه پدر و فرزند



ناگفته هویدا است در صد سال اخیر، امیر امان الله خان، اولین پادشاه افغانستان بودند که در شهر زوریخ، سویس در سال ۱۹۶۰ م به رحمت حق پیوستند و آرامگاه ابدی شان در جوار پدر شان، امیر حبیب الله خان شهید در جلال آباد نصیب شان شد.

احتمال دارد که این بار اول است که دو پادشاه، پدر و پسر منزل آخرین خود ها را در همجواری یکدیگر در میهن مألوف شان، افغانستان به دست آورده باشند.

همان طوریکه رویداد بالا ثبت تاریخ ما گردیده نسل ما شاهد آنست که ۶۸ سال بعد از پادشاهی و در حال تبعید پادشاه دیگری، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه شش سال بعد از بازگشت به وطن نیز در جوار پدر نامدارش اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید به خاک وطن محبوبش سپرده شده است.

وجه مشترک این دو شخصیت بزرگ افغان در آنست که پدران هر دو پادشاه در خاک میهن خود به شهادت رسیدند و فرزندان نیکوی شان در پغمان و شهر کابل به دنیا آمده و در نهایت در جوار پدرهای شان به خاک افغانستان سپرده شده اند.

این مبحث را می گذارم به موضوعش که در ختم این نوشته دوباره بالایش چند سطر می مکتب خواهم نمود. انگیزه نوشتن این مقال نشر خبری است که محترم نادر نعیم به روز ۲۴ جولائی در صفحه فیسبوک خود با متن ذیل به اذهان عامه رسانیده است.

Nadir Naim

July ۲۴ at ۱:۰۴ PM .

"امروز چهارشنبه مؤرخ دوم اسد سال جاری از دوازدهمین سال رحلت بابای فقید ملت، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، طی مراسم شکوهمند و با اشتراک فعال اعضای رهبری حکومت، رئیس جمهور سابق جلالتماب حامد کرزی، جناب داکتر عبدالله رئیس اجرائیه، وکلای معزز ملت در مجلسین شورای ملی و سایر اراکین دولتی گرامیداشت بعمل آمد.

اعضای خانواده، دوستان و دوستداران بابای ملت در حالی که برگزاری همچو همایش ها را فرصت بهتر برای احیای ارزش های دیرینه و عظمت تاریخی کشور می دانند، از محبت و خلوص هموطن عزیز و مقامات اشتراک کننده این همایش ملی عمیقاً ابراز سپاس و امتنان می نمایند.

آرزومندیم که خداوند لایزال با اعاده صلح و ثبات پایدار در کشور، جلال و عظمت تاریخی افغانستان عزیز را حفظ و این ملت بزرگ و زجر کشیده را از تاریکی جنگ های تحمیلی به سلامت و مصونیت خارج بسازد. ختم"

بعد مرور این خبر بدون تفکر و تأمل چند سطری به عنوان جناب نادر نعیم نگاشتم که اینک محتوی آن را از نظر می گزرانید:

" عرض یک افغان دور افتاده از وطن!

گذارشات مهم تاریخی از سال ۱۹۷۸م به این طرف که چهره آزاده میهن ما را تغییر گلی داد در اعماق ذهن و وجودم چنان حس نموده ام که تا امروز نه، بل تا ختم حیات با من همراه خواهد بود. سال ها در قید فکر، راه نجات وطن را از شر بیخدایان و غلام بیگانگان ملحد جستجو می نمودم لیک به آرزویی که با عده دوستان در سر می پروانیدم سرانجام نسبت به مداخلات دست های مرموز به ناکامی ابد محکوم گردید، و بنیان گذاران این تحرک آزادیخواهی و نجات میهن تعداد بیشمار آنها در یک قاره و دیگر ها به قاره های دیگری به خواب ابد فرو رفتند.

کمبودی ها در عشق به وطن و توسعه پیام صلح و نبود وحدت ملی سخت آزارم میدهد و همین حال که چهره های عده ای از دوستان را در مراسم دوازدهمین سالگرد رحلت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه فقید دیدم میخوام در مورد آنچه در ذهنم حک شده به عنوان کسانی که قدرت اداره میهن ما به آنها تفویض گردیده اشاره نموده و عرض حال نمایم. از صحبت های که با اعلیحضرت مرحوم در روم و یا کابل داشته ام از چگونگی تصمیم سپه سالار محمد نادر خان و برادران شان، سردار محمد هاشم خان و سردار شاه ولی خان، برای نجات افغانستان و عزم سفر مشترک شان به وطن واقفم.

روزی که سپه سالار محمد نادرخان در کابین کشتی نسبت به مریضی که ختبد حال شان شده بود، امید زنده ماندن را از دست داده بودند به برادران خود وصیت نمودند تا در یکی از ممالک اسلامی در مسیر سفر کشتی، (یاد از عدن نموده بودند)، به خاک بسپارندش تا آرزوی دیدار و آزادی افغانستان را با خود زیر خاک ببرند، لیک خداوند روز بعد در وضع صحی ایشان بهبودی وارد نمود تا سرحدی که در افغانستان با فرزند نامدارش بیش از چهل و چند سال پادشاهی با افتخار ملت افغان را نمودند

کیفیتی که در زمان پادشاهی خانواده اعلیحضرت محمد نادرشاه مضر بود وحدت شان بین اعضای خانواده شاهی افغانستان بود.

کسانی که در حلقه اول از مردم با خانواده حکمران شاهی رابطه داشتند به این کیفیت وحدت در خانواده ارج می گذاشتند و می دانستند که بقای افغانستان در پرتو صلح و امنیت تنها و تنها پیوند به وحدت دارد و بس. بنده خوشبختم که با بزرگانی که پی تقویه وحدت در خانواده شاهی افغانستان بودند، دوستی و یا قرابت فامیلی داشتم.

لیکن سیر حوادث و قرار گفته شاعر فرزانه پشتو، حمزه بابا:

چی دنیا د آب و گل ته انسان راغی

مینه راغله، فتنه راغله، طوفان راغی

اعضای حکمران خانواده شاهی متوجه نشدند که فتنه خانه ویران کن در بین وحدت شان رخنه نموده که سرحد آن به طوفانی کشانیده شد که وضع امروزی ما بازیچه کسانی شده که بالای کشتن ده ملیون افغان با تبسم در حضور دشمن افغانستان و ملت افغان صحبت می کند.

بالای مطلب اصلی و عرض خود بر میگردم و در قدم اول توجه احفاد گرانمایه اعلیحضرت و کسانی که از خانواده سرداران شهید محمد داود خان و محمد نعیم خان نمایندگی می کنند، جلب می نمایم.

زمانیکه بالای مدفن سرداران شهید و اعضای خانواده بی گناه شان در پولیگون پلچرخی در مراسم کوچک اتحاف دعا با دوستان، آقاییون جنرال پادشاه میر، قاسم جان و ولی جان باز، حاضر بودم با ذهنم در جستجوی مدفن بقایای سرداران شهید و احفاد شان بودم.

آرزوی آن زمانم بر آورده نشد و امروز با عرضی بار دیگر یاد میکنم که مسکن ابدی سرداران شهید و احفاد شان در تپه مرنجان و خاصتاً از سردار شهید محمد داود در جوار مقبره آخرین پادشاهان افغانستان اعلیحضرتین محمد نادرشاه شهید و محمد ظاهرشاه بس زبیده و به حکم تاریخ بوده که با این اقدام وحدت سمبولیک اعضای خانواده بعد از رحلت بزرگان شان به اکمال می رسد.

چرا طوفان نفاق یکی از خدمتگاران صادق افغان را که مربوط به یک خانواده واحد می باشند از ریشه ها اصلی حتی بعد از مرگ دور بسازد که فتنه با خوشی از آن استقبال نماید؟

این نوشته مختصر را با اتحاف دعا به روان پاک اعلیحضرت خاتمه داده امید است روزی میسر شود تا آرزویم برای وحدت خانواده شاهی افغانستان بعد از رحلت شان بر آورده شود. و من الله التوفیق"

امروز که از یادداشت بالایم بعنوان دوست عزیزم سردار نادر نعیم چند روز سپری گردیده و نسبت به مصروفیت های زندگی مقالی که در نظر داشتم تدوین و با خوانندگان درد دل نمایم به تعویق افتاده است، اینک به سراغ آن رفته سعی می نمایم تا امشب آنلینش نمایم.



پادشاهان افغانستان

در مقدمه یاد از دو پادشاه با سرنوشت مشابه در ختم زندگی یاد نمودم و از صحبت های اعلیحضرت می دانم که بین هر دو خانواده نقاضت های که از آن در محیط پخش گردیده به آن طول و عرض نبوده است. مناسب می دانم تا تصویری هر دو عاشقان وطن و ملت افغان را که از خود به نسل های آینده افغان در دل تاریخ به یادگار مانده اند، از دید خوانندگان بگذرانم تا ببینند آنچه از چهره های هر دو رادمردان، پادشاهان افغان درک و احساس می کنند.

می خواستم چند سطر، با احساسی که در ذهن و دلم موج می زند، بنویسم که تصادفاً نوشته ذیل از محترمی به اسم محمد فاری؟ روز ۶ اگست ۲۰۱۹ در فیسبوک نظرم را جلب نمود. آن برادر محترم در باره دو شخصیت اول افغان با چنان احساس نیک گفتار خود را نقش تاریخ نموده که بنده تا به حال با این حقیقت و واقعیت گوئی کمتر نوشته ای را دیده ام.

Mohammad Farre

۱۲/۸/۲۰۱۹ ساعت قبل

"دو قهرمان، دو شاهي که اگر به دقت به تاريخ و گذشته ان ها دقت شود، شباهت هاي زياد بين هر دويشان ميباشد، شباهت هاي که نشان دهنده کرکتر بالاي شان، و عشق شان به وطن شان، و مردم وطن شان ميباشد، شاه امان الله غازي و اعلیحضرت ظاهر شاه بعد از تاسيس پادشاهي احمد شاه بابا تا اخيرين مرحله سلطنت، ديموکراتيک ترين پادشاهان بودند. خداوند بزرگ ارواح شان را شاد داشته باشد."

در نهايت می خواهم عامل اصلی که بين اين دو پادشاه افغان از دو خاندان و بعد از آن بين اعضاي یک خانواده فتنه برپا کردند از اثر سردار اسدالله سراج تحت عنوان "رویداد های مهم زندگی اعلیحضرت محمد نادر شاه شهيد" استمداد جسته و گذارش ملاقاتش را با امير امان الله خان در روم ثبت نمايم. مرحوم سراج در صفحه ۵۴-۵۵ می نگارد:

احتمال دارد که عده ای، خاصاً معاندین، پیام شاه امان الله را به پادشاه افغانستان ساخت و بافت سردار اسدالله سراج تاپه بزنند که حق مسلم شان است، ليک با درک آن که می خوانيم:

"این تجربه خود را به شما می گویم تا اشخاص چاپلوس بلی صاحب گو و به جا صاحب گو را راه ندهيد، بايد بدانيد که خدمتگار صادق هميشه راست می گوید و از گفتار شان دلتنگ نشويد" اگر اين نداء ولو از سردار اسدالله سراج هم باشد باز هم آنرا رد می کنيد و يا بجا می دانيد؟

هر شخص در زندگی خود از تجربه ها می آموزد و بنده نیز مستثنی بوده نمی توانم. ما می دانيم که در گذشته ها یک تعداد اشخاص مغرض در جامعه، خود ها را منحيث مقربين دربار معرفی می کردند و از همين موقف هر کدام به نفع خود و يا به خدمت بيگانگان در تب و تلاش بودند.

شکل هندسی مثلث قدرت در افغانستان واضح بود و هر کدام کی ها را در ماحول خود داشتند نیز واضح بود. از اينکه در اين حلقات شخصيت های نيکی وجود داشتند هيچگونه شکی نيست، ليک در بين اين اشخاص کسانی هم بودند که در بين اعضاي خانواده نظر به پروگرام تثبيت شده شان جدائی ها خلق می کردند که در اخير منجر به انفلاق گرديد.

بدبختی ايکه بالاي ملت افغان از سال منحوس ۱۹۷۸ بدین سو تحميل شد از قياس یک انسان خارج است. نمی دانم که اين ملت بيچاره چگونه از ۱۹۷۸ تا امروز، بيش از ۴۰ سال را تحمل کرده است؟

فرمودند: "من چشم داشتم، گوش داشتم، دست و پا داشتم و آن پدر تو و کاکا های تو بودند. هر چه میشنیدند صادقانه با من در میان می گذاشتند و هر گاه مشکلی پیدا می شد به خدمت حاضر بودند برای انجام وظیفه می رفتند و مشکل را به کمک خداوند و با تدبیر و درایت خود رفع میکردند، دشمنان دوست نما با حيله و نیرنگ دست به کار شده به تعریف و توصیف من پرداختند، تنها مرا خدا و پیغمبر نساخته باقی هر صفتی بود به من بستند، گفتند: "شما مهدی آخر زمان هستید، استقلال افغانستان با تدبیر شما گرفته شد، ولی مردم به تمجید سپهسالار می پردازند، سپهسالار خود خواه است و برای خود می خواهد و از این رو به پیشنهادات شما که تماماً برای بهبود مملکت است، همنا نمی باشد. موضوع ایران و رضاشاه را نباید از نظر دور داشت." گفته های شان رفته رفته بمن اثر کرد، انسان ضعیف است و از تعریف و توصیف لذت می برد، بدین حيله ایشان را از من دور ساخته و دست و پایم را بردند. "این تجربه خود را به شما می گویم تا اشخاص چاپلوس و بلی صاحب و بجا صاحب را راه ندهید، باید بدانید که خدمتگار صادق همیشه راست می گوید و از گفتار شان دلتنگ نشوید." "دستشانرا بوسیده، عرض کردم: "انشاء الله پیام شما را به حضور اعلیحضرت ظاهر شاه خواهم رسانید."

دو باره مرا مخاطب قرار داده، فرمودند: "حرف های مرا بدون کم و کاست بگویی و فراموش نکنی که هنگام رسانیدن این پیام، صدراعظم شاه محمود خان حاضر باشد، زیرا به تمام این جریان وارد است."

سالها سپری شد در سال ۱۹۴۹م سفری به اروپا داشتم در پایان مسافرت، رهسپار روم (پایتخت ایتالیا) شدم و برای دیدار و دستبوسی خدمت برادر بزرگم اعلیحضرت امان الله خان رسیدم. به من لطف و مرحمت بی نهایت داشتند و در چند روزیکه به سفارت افغانستان در روم نزد جناب محمدعثمان خان امیر که سفیر کبیر و از دوستانم بودند، اقامت داشتم. اعلیحضرت امان الله خان برای دیدن من تشریف آوردند. شب قبل از آنکه روم را ترک گویم، برای وداع بحضور شان مشرف شدم، فرمودند: "می شود تا چند روزی بیشتر بمانی؟" عرض کردم چون مواصلت خود را به لندن باکشتی که از آنجا جانب هند حرکت می کند، عیار کرده ام، ناگزیرم از خدمت تان مرخص شوم.

اعلیحضرت از جا برخاستند، جانب میزیکه در گوشه اطاق قرار داشت، رفتند و جعبه مخملی کوچکی که محتوی آن یک بروج^(۱۹) بسیار زیبا بود آورده، فرمودند: "چون رونده کابل هستی این را به دختر بزرگ اعلیحضرت ظاهر شاه (شاه دخت بلقیس) بده." علاوه کردند: "برای خود اعلیحضرت هدیه ایکه لیاقت شانرا داشته باشد. ندارم ولی چیزی را که برای شان می فرستم، گمان می کنی بهترین هدیه باشد و آن تجربه من است. به من امر کردند که تاب دقت بشنوم و کماکان برایشان باز گو کنم.

^{۱۹} بروج: گل سینه (زیور)

مختصر کلام مثال زنده را از لابلای وایکپدیا نقل قول می نمایم که در آن شک آوردن اعتراف به احمق بودن خود می نماید. ما می خوانیم که :

born ۱۷ July ۱۹۲۵^(۷) was an Afghan politician محمد حسن شرق Mohammad Hasan Sharq) during the [communist government](#) of [Afghanistan](#). Sharq became [Chairman](#) of the [Council of Ministers](#) of the [Soviet](#)-backed government, the [Democratic Republic of Afghanistan](#). He was selected as a compromise candidate after the [loya jirga](#) ratified a new constitution in ۱۹۸۷. However, the power of his office was relatively small compared with the ones of the Presidency.

ما در صفحه ای از تاریخ جهانی اسم شخص مرموزی را می خوانیم که در حلقه اولی فرزند سچه افغان که با میهن خود عشق می ورزیدند و یکی از بهترین خدمتگاران افغانستان بود و به نام شهید سردار محمد داؤد یاد می شد، قرار داشت. وی که سال های طولانی چه در زمان قدرت و یا خانه نشینی شان نزدیک ترین شخص مورد اعتماد شان بوده و از مسلک بیطاری به بلند ترین قدرت اداری کشور رسانده شده در نهایت با قاتلین وی کنار آمده و در مسند قدرت کمونیست ها تکیه زده است. یا الله این شخص بار ها علنی گفته که نظام شاهی را مردود شمرده و علیه آن مبارزه می کرد و با این شعار در مغز مریض خود چگونه می توان قبول کرد که وی در وصل اعضای خانواده شاهی افغانستان می کوشید نه در فصل آن؟

پیام شاه امان الله غازی به سلف بی مثال شان توسط مرحوم جنرال اسدالله سراج مبتنی به همین فلسفه بوده تا از انسان های چاپلوس حذر نموده و به خدمتگاران صادق اعتماد کنند و بس! و من الله التوفیق
